

شیرازه

مجموعه آثار امیرحسن چهل‌تن در یک قاب

تاریخ‌نگاری تهران

- شرق**: امیرحسن چهل‌تن سالیانی است که در مقام یک نویسنده تمام‌وقت در حال نوشتن است، از سال ۱۳۵۵ که نخستین کتابش، مجموعه‌داستان

«صیغه» را منتشر کرد و بعد در سال ۱۳۵۷ «دخیل بر پنجره فولاد» را به چاپ سپرد، تا امروز که چندین رمان مهمش بلاتکلیف در انتظار مجوز انتشار مانده، دست از نوشتن برنداشته. او در این چهار دهه و چند سال رمان و داستان کوتاه و نقد و مقالات متعددی نوشته و بسیاری از آثار او به زبان‌های دیگر خاصه زبان آلمانی منتشر شده‌اند. ازجمله آخرین ترجمه‌ها از آثار او، ترجمه رمان «طوطی سمج» به زبان آلمانی است که راوی یک سال بعد از انقلاب است و ماجرای آن بین آبان ۵۷ تا آبان ۵۸ اتفاق می‌افتد. این کتاب نوعی مستند داستانی است که از دید یک دانشجوی‌تصویری از دوران انقلاب به‌دست می‌دهد. چهل‌تن جز این، رمان‌های دیگری در انتظار مجوز نیز دارد که ماحصل چهار دهه تجربه نویسندگی‌اش و اگر چاپ شود با رمان مطرح‌ش «تهران شهر بی‌آسمان» تریلوژی تهران را شکل می‌دهند. «تهران، خیابان انقلاب» و «آمریکایی‌کشی در تهران» عنوان دو رمان اخیرند. در این میانه اما نشر نگاه آثار منتشرشده امیرحسن چهل‌تن را در یک مجلد با قاب و طرح تازه منتشر کرده است. تا پیش از این برخی از آثار چهل‌تن نایاب شده و برخی نیز مجوز بازنشر نداشت‌اند. مجموعه‌آثار «امیرحسن چهل‌تن» که مجموعه‌ای جامع از داستان‌های این نویسنده مطرح ارائه می‌دهد و شامل ده اثر از این نویسنده است و عناوین آنها از این قرار است: «دخیل بر پنجره فولاد»، «مهر گیاه»، «تالار آینه»، «ساعت پنج برای مردن دید است»، «عشق و بانوی ناتمام»، «چند واقعیت باورنکردنی»، «تهران شهر بی‌آسمان»، «چیزی به فردا نمانده است»، «دیگر کسی صدایم ن‌زد» و «سپیده‌دم ایرانی». امیرحسن چهل‌تن نویسنده‌ای است که به‌رغم آن‌که آثار مهم اخیرش در محاق انتشار است، در تمام این سالیان در ایران مانده و مدام از سانسور و تأثیر مخرب آن بر ادبیات گفته است. او درباره معروف‌ترین رمانش یعنی «تهران شهر بی‌آسمان» می‌گوید: «از نسخه فارسی تهران، شهر بی‌آسمان، بخش‌های زیادی را ناچار شدم حذف کنم تا کتاب در ایران امکان انتشار پیدا کند. درواقع نسخه‌ای که این‌جا منتشر شده کم‌ویش نصف شده است» و از این‌رو «سپیده‌دم ایرانی» را که بعد از چندین سال مجوز بازنشر گرفت، در قیاس با آنچه از «تهران، شهر بی‌آسمان» باقی مانده است، کار شاخص‌تر و مهم‌تری می‌داند. «سپیده‌دم ایرانی» که از آخرین رمان‌های منتشرشده او است بار نخست در سال ۱۳۸۴ نوشته شده است. این رمان، داستان «ایرج بیربک» از اعضای حزب توده است و گرفتارشدن او و ماجرای ترور شاه در بهمن‌ماه ۱۳۲۷ که او را ناگزیر به فرار از ایران و اقامت در شوروی می‌کند، ایرج در اردوگاهی

امیرحسن چهل‌تن

در سبیری زندانی می‌شود و ۲۸ سال دور از وطن سیری می‌کند. رمان با بازگشت ایرج به ایران در ۲۷ بهمن ۱۳۵۷، پنج روز بعد از انقلاب، آغاز می‌شود. تهرانی که دیگر آن را نمی‌شناسد. همه‌چیز دگرگون شده، شکافی عمیق بین ایرج و خانواده‌اش افتاده که گویا بُرِشدنی نیست. ایده اولیه این رمان را چهل‌تن از استاد و کتاب‌هایی می‌گیرد که راجع به ترور شاه در پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ خوانده و دریافته است ماجرای این ترور پُر از زوایای تاریک و گوشه‌های پنهان است. رمان «مهر گیاه» که در سال ۱۳۷۷ برای بار نخست منتشر شد، نیز روایتی جسورانه و نمادین از سرگذشت یک زن و مصائب او در مواجهه با جامعه‌اش که بعد از چندین سال بازنشر شده است. از دیگر رمان‌هایی که در این مجموعه گرد آمده رمان «تالار آینه» است که بار نخست در ۱۳۶۹ چاپ شده و «عشق و بانوی ناتمام» که در سال ۱۳۸۱ برای اولین بار منتشر شد. جز رمان‌های چهل‌تن چندین مجموعه‌داستان از او نیز در مجموعه‌آثارش آمده است: «دیگر کسی صدایم ن‌زد» که بار نخست در سال ۱۳۷۱ منتشر شد، «چیزی به فردا نمانده است» که سال ۱۳۸۱ به چاپ رسید و دو مجموعه‌داستان اخیر این نویسنده، «ساعت پنج برای مردن دید است» و «چند واقعیت باورنکردنی» که در سال ۱۳۹۵ منتشر شدند. در تمام این آثار چهل‌تن با شناختی عمیق از مفهوم «شهر» و «تاریخ» روایتی از تاریخ معاصر ما به‌دست داده یا لایه‌های زیرین شهر را پس زده است تا ما را در مواجهه با واقعیتِ وضعیتِ موجود قرار دهد. انتشار مجموعه‌آثار امیرحسن چهل‌تن جز اینکه امکان بازخوانی آثار یکی از نویسندگان مطرح معاصر ما را فراهم می‌آورد، در و هم‌نشانی که ادبیات اخیر ما داعیه ظهور ادبیات تاریخی و شهری دارد، به ضرورتی می‌ماند که می‌تواند باب بحث درباره ادبیات تاریخی و ادبیات شهری با نسبت ادبیات با تاریخ یا شهر را پیش بکشد و از فاصله جدی آثار اخیر با نمونه‌های مهم مواجهه ادبیات با تاریخ و شهر پرده بردارد.

ادبیات

شکل‌های زندگی: درباره اهمیت بیژن نجدی

نجدی و سمبل‌هایش



چشم می‌آید، ببیند. اینجا همه بدان علت است که واقعیت چنان که می‌نمایاند نیست بلکه پیچیده‌تر و گاه درک‌ناشدنی است. «زندگی برایش مثل سال بود نمی‌توانست فقط یک فصلش را دوست داشته باشد. به همین دلیل در جواب همسرش که به او گفته بود یا من یا جنگل، میرقا مثل هزاران دفعه‌ای که به همسرش یک حرف را زده بود گفته بود هم جنگل، هم تو و هم به چیزی که نمی‌دوئم چه که آدم دلش می‌خواهد به خاطرش بمیره»^۶ بیان سمبلیک می‌تواند راه به فراسوی جهان واقعی پیدا کند تا بلکه بتواند جوهره پنهان چیزها را نمایان سازد. «سمبولیسزم را می‌توان کوششی برای رخنه در فراسوی تصورات دانسته، خواه تصورات درون هنرمند و نیز عواطفش، خواه تصورات به مفهوم ایده افلاطون یعنی جهان فراطبیعی کاملی که انسان آرزوی رهایی به آن را دارد».^۷ شاید جوهره پنهان در جهان آرمانی فی‌الواقع همان چیزی باشد که میرقا دلش می‌خواست به خاطرش بمیرد.

بیان سمبلیک در داستان‌های نجدی فرمی غالب است اما در بعضی از داستان‌هایش وجهی سمبلیک‌تر پیدا می‌کند. «استخری بر از کابوس» از همان مجموعه داستان «یوزیلنگانی که با من دویده‌اند»، نمونه‌ای از آن است. نویسنده در این داستان ناگزیر به استفاده از بیانی سمبلیک است، جز این داستان ادامه نمی‌یابد. مطابق معمول داستان‌های نجدی، مرتضی شخصیت اصلی «استخری بر از کابوس» است. مرتضی یک زندانی است که پس از بیست سال حبس از زندان آزاد می‌شود و در همان اولین روز آزادی به جرم

بی‌نتیجه می‌ماند و قو در دست‌های او می‌میرد. مرتضی برای رهایی قو از گازوئیل قو را می‌کشد؛ تنها کسی که می‌کوشد قو را از لجن و کثافت گازوئیل نجات دهد، قو را می‌کشد. این واقعیتی غم‌انگیز است. ارائه واقعیتی چنین با بیان صرف و سرراست رئالیستی واقعیت را بیان نمی‌کند بلکه آن را مخدوش می‌سازد. در اینجا سمبل‌ها به کمک واقعیت می‌آیند تا آن را آزاد سازند. در اینجا بیان واقعیت به کمک سمبل‌ها امکانپذیر می‌شود، زیرا سمبل‌ها افق دید را چنان می‌گسترانند تا «واقعیت تنها به‌واسطه بیانی سمبلیک می‌توان تلاش نافرجام برای رهایی آرمانی را که فنا می‌شود بیان کرد؛ قو سمبل زیبایی آرمانی است که فنا می‌شود چون قو خواهد نجات داده شود. «ستوان

عنوان داستان چنان که گفته شد «استخری پر از کابوس» است. کلمه کابوس، کلمه بامسمایی است؛ کابوس واقعی تنها در این موقعیت «دهشتاک خود را نمایان می‌سازد» «دهانش مثل ماهی تازه‌صیدشده، باز و بسته می‌شد و مثل کسی که خوابیده باشد بی‌سرودا نفس می‌کشید».^{۱۰}

مرتضی به جرم کشتن قو دستگیر و بازجویی می‌شود. مستوان او را بازجویی می‌کند. «ستوان وارد اتاقش شد. کلاهش را روی میز گذاشت و در پنجره رو به استخر دستی به موهایش کشید. استخر آن‌قدر دور بود که فقط سیاهی پل در پنجره، بی‌هیچ شباهت به پرنده‌ای، از این طرف استخر به آن طرف کشتن قویی دستگیر و بازجویی می‌شود. نویسنده می‌توانست به‌جای قو پرنده دیگری را انتخاب کند اما قو «سمبل» است. داستان‌پردازی درخشان نجدی چنان است که رئال گاه سوررئال می‌شود اما این هیچ از واقعیتی که منشأ خیالات می‌شود، نمی‌کاهد؛ زیرا بیان حکایتی است که اتفاق افتاده و می‌تواند همواره اتفاق بیفتد. «من نمی‌خواستم برم استخر، انگشتام می‌رفتم آسیدحسین سرر خاک، بعضی خیابون‌ها را تازه کشیدن من هم آسیدحسین را گم کرده بودم».^۸ مرتضی بعد از حبس طولانی آدرس قبرستان شهرش را فراموش می‌کند و گذرش به استخر شهر می‌افتد. در استخر شهر مرتضی تریلی‌ای می‌بیند که کنار استخر پهلو گرفته و گازوئیلش به درون استخر نشت می‌کند. مرتضی که شاهد صحنه است متوجه می‌شود که جان قوی درون استخر در خطر است و تصمیم به نجات قو می‌گیرد. «داشتم به قو می‌رسیدم، روغن و گازوئیل هم داشت به حیوان نزدیک می‌شد، دیگه یادم رفته بود که می‌خواستم برم سرر خاک. انگشتام دور پارو قلاب نمی‌شد، یخ کرده بودم با به پارو قو را هل دادم بره کنار… با کفچه پارو زدم بهش، دوباره زدم، به ذره از اون آب‌های چرب‌وچیل دور شد بعد گازوئیل، قایق را دور زد بعد… بعد گازوئیل رفت زیر شکم حیوان، حالا دیگه قایق و من و کثافت و قو قاطعی هم شده بودیم».^۹ در نهایت تلاش مرتضی برای رهایی قو

پی‌نوشت‌ها:

- ^{*} «استخر آن‌قدر دور بود که فقط سیاهی پل در پنجره، بی‌هیچ شباهت به پرنده‌ای از این طرف استخر به آن طرف می‌رفت» نویسنده آن را با حروفی پررنگ متمایز کرده است.
- ^۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶. «خاطرات پاره‌پاره دیروز» از مجموعه‌داستان «یوزیلنگانی که با من دویده‌اند»، بیژن نجدی
- ^۷. «سمبولیسیم»، چارلز چدویک، ترجمه مهدی سحابی
- ^۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲. «روایای قرن دیگر، نمادپردازی در داستان‌های بیژن نجدی»، هاجر فیضی
- ^۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳. «استخری پر از کابوس» از مجموعه‌داستان «یوزیلنگانی که با من دویده‌اند»، بیژن نجدی
- ^۹. «سمبولیسیم»، چارلز چدویک، ترجمه مهدی سحابی
- ^{۱۲}. «روایای قرن دیگر، نمادپردازی در داستان‌های بیژن نجدی»، هاجر فیضی
- ^۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳. «استخری پر از کابوس» از مجموعه‌داستان «یوزیلنگانی که با من دویده‌اند»، بیژن نجدی



توانایی‌ها و شگردهای خود را در عرصه آموزش نشان دهد و بتواند به استخدام آموزش‌وپرورش درآید. دوره‌ای که اگر آن را با موفقیت پشت سر بگذارد، می‌تواند «لیلا» عشق خود را به‌دست آورد، عشقی که در دسترس نیست و امکان مکالمه با او نیز در این روستا میسر نیست. درواقع به‌دست‌آوردن «لیلا» برای آقامعلم، می‌تواند نشانه و دورنمایی از یک هدف والا برای کسی باشد که در برابر اعمال قدرت و سرکوب از سوی اهالی روستا و در جهت آگاهی‌بخشی به فرزندان آنها ایستادگی می‌کند و با بچه‌های مدرسه درگیر باشد با اهالی روستا مسئله دارد. به‌گونه‌ای که اهالی روستا با تنگ‌کردن عرصه بر او به انحای مختلف می‌خواهند او را مجبور به ترک روستا و فرار کنند.

اهالی روستا بدِرمِ خود قصد دارند تا موجب نجات‌بخشیدن بچه‌هایشان از عرصه آگاهی و ندایی شوند، زیرا آگاهی و ارتقای سطح فهم نسل بعد از خود را در منافات با زندگی نمی‌دانند. همین‌جاست که استفاده از مقوله «طنز» در زیرلایه‌های معنایی و مفهومی روایت موجب می‌شود تا ریتم تقابله‌ها و روابط شخصیت برای خواننده با افت‌وخیزهای بجا همراه شود. نویسنده کوشیده است تا هماهنگی لازم را میان فحوا و محتوای درونمایه اثرش با ساختار و فرم بیرونی آن به‌وجود آورد و در این میان زبان نقش سازنده‌ای ایفا می‌کند. زبان که در روند حرکتی این رمان و شخصیت‌هایش مؤثر واقع می‌شود، در نقش‌دادن به فضاها و شخصیت‌های رمان نیز سازنده است. زبان «مه‌مانی» اگرچه یکدست و یکپارچه است اما در سیر تحولی رمان ناپایداری و فراز و فرودهای خاص خود را دارد. رمان «مه‌مانی» با بیرون‌کشیدن فضاهای روایی خود از فضاهای عادت‌شده آپارتمانی داستان‌نویسی سالیان اخیر سعی دارد از یک سو فضاهای دیگری از زندگی مدرن انسان را نشان دهد و از سوی دیگر مرز میان واقع‌گرایی و توهم را از میان ببرد و نوعی واقعیت جادویی ایجاد کند.

مرور

نگاهی به رمان «مه‌مانی»

جدال نابرابر

علیرضا فراهانی

● رمان «مه‌مانی» نخستین رمان منتشرشده احمد درخشان است. رمانی که با ورود معلم تازه‌کار به میدان‌های یک روستا و پیاده‌شدنش از مینوی‌بوسی آغاز می‌شود. نشانه‌ها و مشخصه‌هایی که نویسنده از همان گام نخست روایت قصد نشان‌دادن‌شان را دارد، خواننده را وارد جهانی دیگر می‌کند. جهانی که مهم‌ترین نکته و شاخصه‌اش، جدالِ جهل و خرافات با آگاهی و دانش است. جدالی میان ترس و حقیقت و به‌انبات‌رساندن موجودیتی که آرام آرام در بی‌زمانی و بی‌مکانی مطلق محو می‌شود. نویسنده بیش از شروع رمان و در «گذر اول» در دو جمله کوتاه تکلیف خود را با خواننده مشخص می‌کند: «ای که داخل می‌شوی، دست از هر امیدی بشوی». این عبارت خود برای مؤلف یک فصل از کتاب محسوب شده و به این نکته اشاره دارد که نویسنده جهان خود را می‌آفریند و تأکید می‌کند که اگر به اثر من وارد می‌شوی از پیش‌فرض‌های ذهن خود دست بردار. یکی از مهم‌ترین این ویژگی‌های این داستان، استفاده ظریف از دستمایه‌های طنز است. او این توانایی را دارد که با استفاده از امکانات طنز، روابط جدی و پیچیده انسانی را در زندگی امروزی به عرصه نگاه و تحلیل انتقادی بکشداند و به لایه‌های زیرین و عمیق رفتارها و روابط فردی و اجتماعی انسان امروز با بگذارد. درواقع درونمایه رمان «مه‌مانی» با استفاده درست و بجا از عنصر طنز به جهان پیرامون خود نوعی نگاه ویژه را دارد. طنزی که در رمان «مه‌مانی» به‌کار رفته، غالباً در زیرلایه‌های داستان خود را نشان می‌دهد و ذهن و تفکر خواننده را به چالش می‌کشد. از همان ابتدای رمان شاهد رویارویی طنزآلود اهالی روستا در تقابل با آقامعلم هستیم که آرام آرام به رویارویی میان قدرت و زیردست می‌انجامد. چنان‌که درمی‌یابیم قبل از ورود آقامعلم به‌عنوان شخصیت اصلی رمان، معلم‌های بسیار دیگری نیز در گذشته و در تقابل و رویارویی با اهالی روستا و بچه‌هایشان دچار مصیبت شده و پا به فرار گذاشته‌اند.

ماجرای اصلی رمان زمانی رقم می‌خورد که آقامعلم تازه‌وارد روستا، علی‌رغم داشتن روحیه‌ای ترسو، جسورانه تصمیم می‌گیرد تا در برابر تمامی عوامل و معضلاتی که روستاییان با ایجادش می‌دارند او را همچون همونغان دیگرش از صحنه به در کنند، بایستد و از خود مقاومت نشان دهد. اگرچه خصوصیت ترس در برخورد‌ها و رفتارهای معلم، خلق ویژگی‌های «طنز» را در رمان امکان‌پذیر می‌کند، می‌توان به‌خوشی دیگر، هم در رمان «مه‌مانی» رسید. بی‌سواد، خرافاتی، تعصبات نابجا و در مجموع ناآگاهی جمعی اهالی روستا در برابر شخصیتی قرار می‌گیرد که مجبور شده برای گذراندن دوران تجربی حرفه معلمی به این روستا بیاید تا

آل‌احمد در اندیشه و هنر

با مقاله «شوهر من جلال» از سیمین دانشور آغاز می‌شود که یک تک‌نگاری است درباره شخصیت آل‌احمد و روحیات او و زندگی مشترکشان با یکدیگر و روابط جلال با مردم و خانواده و کارنامه چطور می‌نویسد و قهرمان‌های داستان‌هایش در واقعیت چقدر قابل شناسایی‌اند، چه چیزهایی او را عصبی و خشمگین می‌کند، در وقت فراغتش چطور «با آرامش بی‌نظیری که از او بعید است»، خود را با گل‌های باغچه مشغول می‌کند و دیگر چیزها که برخی به زندگی و عادات شخصی آل‌احمد مربوط می‌شوند و برخی به زندگی اجتماعی و حیات ادبی او. در بخشی از این مقاله درباره نوشته‌های آل‌احمد شیوه نوشتن او آمده است: «چون مواد خود نوشته‌هایش مردماند و زندگی، در حقیقت آنچه را که می‌نویسد زندگی کرده است یا می‌کند و به‌هرجهت شخصاً آزموده یا می‌آزماید. قهرمان‌های داستان‌هایش را غالباً دیده‌ام و می‌شناسم و قهرمان‌های داستان‌هایی را که پیش از آشنایی‌مان نوشته‌بیشترشان را بعدها دیدم و زود شناختم. زنان و مردان دید و بازدید، سنه‌تار، زن زیادی، مدیر مدرسه، غالباً حی و حاضرند و بیشترشان از اینکه قهرمان‌های داستان‌های جلال واقع شده‌اند، روحشان بی‌اطلاع است. برای تهیه مطالب سرگذشت کندها چند بار زنبور زده باشدش خوب است؟ و چند بار با هم به کرج به دیدار کندوهای عسل رفیم و خودش چند بار به دهات اطراف سر زده، بماند. آخر سر می‌خواست در خانه کندوی عسل کار بگذارد که نگذاشتم. ترسم از آن بود که به فکر نوشتن داستان حیوان‌های بزرگ‌تر از زنبور بیدفتد و خانه کمک‌م باغ وحشی بشود. چون این چنین مقدمات کارش را فراهم می‌کند بسیار راحت می‌نویسد. اساسا برای نوشتن مقاله‌ای با داستانی یا تهیه‌کردن یک متن سخن‌رانی ندیده‌ام زیاد به‌اصطلاح زور بزنم. البته روزهایی که می‌نویسد در اتاقش بسط می‌نشیند».

اندیشه‌وهنر:ویژه جلال آل احمد

زیر نظر ناصر وثوقی

با مقدمه تحلیلی از کامیار عابدی

نشر بازتاب‌نگار



مانی سپهری؛ در مهرماه سال ۱۳۴۳ مجله «اندیشه و هنر» زیر نظر ناصر وثوقی، مدیرمسئول این مجله، ویژه‌نامه‌ای منتشر کرد برای جلال آل‌احمد که شامل مقالاتی بود درباره آل‌احمد و کارنامه کاری‌اش تا آن زمان که این ویژه‌نامه به چاپ رسید؛ یعنی زمانی که آل‌احمد در جامعه ادبی و روشنفکری ایران چه‌رهای تثبیت‌شده بود و یکی از نمادهای روشنفکر متعهد و معترض و متفقد وضع موجود. ویژه‌نامه‌ای که «اندیشه و هنر» برای آل‌احمد منتشر کرد نه ستایش محض او بود و نه نفی مطلق. نویسندگان این ویژه‌نامه کوشیدند آل‌احمد را از منظرهای گوناگون بسنجند و طی سنجش البته نقدهای صریحی هم به آل‌احمد شد که باعث شد آل‌احمد در «یک جاه و دو چاله» به این ویژه‌نامه واکنشی تند نشان دهد. «ویژه‌نامه اندیشه و هنر» برای جلال آل‌احمد اخیراً با مقدمه کامیار عابدی در نشر بازتاب‌نگار در قالب کتابی با عنوان «اندیشه و هنر: ویژه‌ی جلال آل‌احمد» منتشر شده است. این ویژه‌نامه شامل مقالاتی از سیمین دانشور، م. آزاد، آیدین آغداشلو، ناصر وثوقی، محمود کیانوش، سیروس طاهباز و شمیم بهار است به‌همراه نوشته‌هایی از خود آل‌احمد و گفت‌وگوی پوران صلح‌کل، ناصر وثوقی، آیدین آغداشلو و شمیم بهار با او. در پایان نیز طرح‌های علی گلستانه از چهره آل‌احمد چاپ شده است.

بر چاپ تازه این ویژه‌نامه کامیار عابدی مقدمه‌ای نوشته است با عنوان «ناصر وثوقی و جلال آل‌احمد». عابدی در بخشی از این مقدمه به ماجرای بیرون‌رفتن ناصر وثوقی از حزب توده، پیوستش به نیروی سوم، بروز اختلاف میان برخی از نیروی سومی‌ها با او و ترتیب‌دادن جلسه‌ای علیه‌اش و سکوت حضار و دفاع آل‌احمد از وثوقی در این جلسه پرداخته است و همچنین به این موضوع اشاره کرده که خلیل ملکی بعدها در نامه‌ای از وثوقی بابت آنچه در نیروی سوم علیه او شکل گرفت، عذرخواهی کرده است. در بخش دیگر مقدمه به انتشار «اندیشه و هنر» توسط وثوقی اشاره شده و به همکاری آل‌احمد با این نشریه و ویژه‌نامه‌ای که کتاب حاضر به مطالب آن اختصاص دارد و مقالات این ویژه‌نامه نیز معرفی شده و همچنین مختصر اشاره‌ای شده است به واکنش آل‌احمد به این ویژه‌نامه و اینکه وثوقی بعدها و پس از درگذشت آل‌احمد از او چگونه یاد کرد و چه نظری درباره آل‌احمد داشت.

ویژه‌نامه «اندیشه و هنر» برای آل‌احمد پس از مقدمه‌ای کوتاه،